

پروفسور گابریل گولیلیمینو **Gabriele Guglielmino** (استاد، منتقد هنری و مورخ)

## حکمت مجازی خاموش و بی قرار



در ابتدا، نمی توانستم الزاماتی را که ارزیابی انتقادی از آثار جوزپه سینیسکالکی مستلزم آن است، کاملاً درک کنم. من فکر می کردم که آنها حقیقتاً نقاشی های زیبایی هستند که توسط یک فرد حساس و دقیق کشیده شده است. من فقط بعداً دریافتم که کدام مطالعه ی گسترده ی فلسفی جهت آمادگی معنوی، برای این هنر ضروری است. برای من، پس از سال ها کار آکادمیک در این رشته، به عنوان شروع همه چیز از نو در بازگشت به دوران کودکی مطمئناً شادتر بود. انتظار داشتم یک کار فرهنگی را انجام دهم و در عوض متوجه شدم که یک فایده ی معنوی یعنی کلید جدیدی برای خواندن و تعبیر جهان و زندگی انسان دریافت می کنم. برای درک کامل آثار سینیسکالکی، ابتدا باید به یاد داشته باشیم که او هنرمندی است که اخیراً استعداد خود را کشف کرده است و می تواند دقت تحلیلی حوزه ی اصلی فعالیت خود (حقوق) را در فعالیت هنری خود به کار گیرد. سینیسکالکی قبل از اینکه تصمیم بگیرد تولید خود را عمومی کند، مدت زیادی منتظر ماند تا تمام قطعات پازل از همان ابتدا برای مخاطب آماده شود.

این ضرورت تلفیق بصری و فرهنگی سبب می شود که هنرمند از پشت بوم غافل نشود و اغلب موضوعی کلامی را به تصویر می کشد و کنجکاوی را بر می انگیزد که چه کسی به نقاشی نگاه می کند و به یک اثر-ابژه تبدیل می شود. **براخت یا آویژه** یا **ابژه** به فرانسوی **objet**: یک اصطلاح در فلسفه نوین است که معمولاً در برابر سوژه به کار برده می شود. سوژکتیویته مشاهده کننده و ابژکتیویته آنچه که مشاهده می گردد. از دیدگاه فیلسوف های مدرن نظیر رنه دکارت، آگاهی حالتی از شناخت است که شامل سوژه (که تنها امری است که مورد شک قرار نمی گیرد چون خود، آن امریست که شک می کند) و چندین ابژه می شود که ممکن است وجود مطلق نداشته باشند یا به سوژه ای که مشاهده شان می کند وابسته نباشند. اینکه ابژه فارغ از صفات سوژکتیو آن وجود خارجی است و همچنین چگونگی این وجود خارجی، در ساختار هستی شناسی متافیزیک فلاسفه تاثیر بسزایی دارد.

در معنای ادبی و فلسفی، ابژکتیویته به معنای مفعول است که بر روی آن فعل انجام می گیرد. در معنای سینمایی، ابژکتیویته هر آن چیزی است که مشاهده می گردد. ابژکتیویته در فرم حصول یافته و به نتیجه می رسد. (منبع ویکی پدیا، دانشنامه ی آزاد).

کلمه ی "Backandfrontism" برای توصیف این کشف یک انتخاب فوق العاده است، زیرا از قبل، این پتانسیل را دارد که به پایه ی یک جنبش فرهنگی جدید تبدیل شود. تعامل بین جلو و پشت بوم، اثر هنری را فراتر از محدودیت های قاب سنتی می برد، بنابراین ما را به جستجوی زیبایی و حقیقتی دعوت می کند که در سطح نیست.

تلاش او در هنر قابل مقایسه با آنچه مارسیلیو فیچینو Marsilio Ficino و آکادمی نئوپلاتونیکا Neoplatonica در دوره ی رنسانس در فلورانس انجام داده اند می باشد. در حالی که آنها به دنبال هماهنگی جهان بت پرستی و مسیحیت بودند، در اینجا پیوند بین سنت غربی و شرقی است. در نقاشی هایی مانند «سپیده دم در دریاچه» یا «سپیده دم در کوه»، گرچه هنرمند در دهه ی بیست زندگی خود بود، ما در حال حاضر قادر به بیان کاملی هستیم، با همه ی شخصیت هایی که کوئینز زبانی او را تشکیل می دهند. در مناظر کاملاً آرام، یک پیکر کوچک، احتمالاً خود هنرمند، اما به عنوان نمادی از انسانیت در کل، ابتدا در یک طرف و سپس در مرکز بوم، در یک آشنایی آرام با هستی و همیشه در احترام مذهبی ظاهر می شود. طبیعت به عنصر اصلی آثار سینیسکالکی تبدیل

می‌شود که از یک بازنمایی متضاد اولیه (با رواج رنگ‌های قرمز که سفر انسان را تهدید می‌کند) به سوی آشتی (با رواج رنگ‌های آبی، در آسمان پر ستاره یا دریا‌های آبی، یادآور وان گوگ Van Gogh و مونه Monet) توسعه می‌یابد. مناظر متافیزیکی در اینجا باید به عنوان مکان‌هایی در نظر گرفته شوند که برای آشکار کردن راز همه چیز به عمیق‌ترین تفکر نیاز دارند. آنها ما را از دنیای سکولار رها می‌کنند و در یک سفر ضروری به سمت خورشید در افق می‌برند. بعد ابدی آن نمادها قوی‌ترین نیروی شاعرانه‌ی هنرمند ماست. به عنوان مثال اثر «و-سان Wa-Sun» او، با تابش‌های متمرکز نور و انرژی، نشان‌دهنده‌ی صلح و همبستگی در نشستی شگفت‌انگیز از فلسفه‌های غرب و شرق است. آنچه در ون گوگ Van Gogh مبارزه، شکنندگی و درام بود اینجا سکون و ابدیت است. ماه اسرارآمیز (مثلاً در «نشانه‌ی صلح») نور خود را در رحم شب چنان نرم می‌گستراند که در پایان به درون آن می‌ریزد و دیگر بازگشتی نیست. در پایان این دوره کوتاه، «صلیب و وا در غروب خورشید» را به عنوان ترکیبی از تحقیقات سینیسکالکی شناسایی می‌کنیم. فرورفتگی دره به شیرین‌ترین گهواره تبدیل می‌شود که خورشید در آن غروب می‌کند و فروتنی یک خانه را روشن می‌کند. سینیسکالکی در اینجا نیز مانند بسیاری دیگر از نقاشی‌هایش، مرزهای کادر را با نقاشی کل بوم، همچنین در پهلو و پشت، شکسته است. ما فقط چند نمونه را انتخاب کرده‌ایم، اما کلمات نمی‌توانند تمام دنیای احساساتی را که آثار جوزپه سینیسکالکی در بر می‌گیرد، بیان کنند و همچنین نباید آنها را بیان کنند. بنابراین، ما فقط سعی کرده‌ایم وظیفه‌ی افشای فرهنگی خود را انجام دهیم و بقیه را به تأمل مستقیم بسپاریم.